

## نیروی احساس در آثار هنری معلولین عکاس با تاکید بر فلسفه ی بدن بدون اندام ژیل دلوژ (مطالعه‌ی موردی آثار پیت اکرت و احمد زولکارنیان)

### چکیده

خلق آثار هنری توسط افراد به عوامل مختلفی فردی و اجتماعی بستگی دارد. در این میان با توجه به ارتباط نزدیک آفرینش هنری با توانایی جسمی و روحانی مسائلی در خصوص امکان و چگونگی خلق اثر هنری توسط افراد دارای معلولیت مطرح می‌گردد. فلسفه‌ی دلوژ مؤید این موضوع است که خلق اثر هنری نیازی به یک سازمان‌مندی خاص ندارد و برای آفرینش یک عکس هنری نیازی به تکامل جسمانی انسان نیست. می‌توان بدون یک جسم سازمان‌مند، دست به خلق اثر هنری زد. فرد معلول می‌تواند در این دیدگاه با استفاده از صیوروت احساس اثر هنری خلق کند. این پژوهش با روش کیفی و از طریق مطالعات کتابخانه‌ای صورت گرفت. روش مبتنی بر مطالعه بر آثار عکاسی افراد معلولی بوده است که با روش توصیف فلسفه‌ی بدن بدون اندام احساس را اصلی‌ترین مؤلفه‌ی هنر عکاسی برای انتقال نیروی هنر و آفرینش و تحلیل در عکاسی می‌دانسته‌اند. در این پژوهش آثار پیت اکرت و احمد زولکارنیان به عنوان افراد هنرمندی که دارای معلولیت هستند بررسی می‌گردد. یافته‌های پژوهش حاکی از این است که معلولین نیز با در نظر داشتن دیدگاه بدن دلوژ می‌توانند دست به آفرینش هنری از هم گسیخته اما دارای کمال دست بزنند که استوار بر احساس است. با تکیه بر فلسفه‌ی بدن، ناتوانی جسمی مانع از خلق اثر هنری در عکاسی نیست. معلولین با درک مفهوم هستندگی و احساس در هنر می‌توانند به خلق و آفرینش آثار هنری زنده که از صیوروت برخوردار است، روی بیاورند.

### اهداف پژوهش:

۱. بررسی امکان حذف ناتوانی جسمی در عکاسی با تکیه بر فلسفه بدن دلوژ.

۲. بازشناسی تأثیر عوامل جسمی و روحی در خلق اثر هنری.

### سوالات پژوهش:

۱. احساس در آثار هنری معلولین عکاس بر طبق فلسفه ی بدن دلوژ چه نقشی دارد؟

۲. چه عوامل جسمی و روحی نزد هنرمند در آفرینش آثار هنری او نقش دارد؟

**واژگان کلیدی:** فلسفه‌ی بدن، دلوژ، اثر هنری، احساس، معلولین، عکاسی.

## مقدمه

در دیدگاه پست مدرنیسم، آفرینش و خلق اثر، نیاز به ساختار ندارد؛ چراکه هنر در این عرصه سازمان‌گریز است و از عدم بازنمایی سخن به میان می‌آید. در این صورت، هنر نیاز به جنون و احساس دارد تا با مخاطب ارتباط گرفته و با احساس مخاطب به‌طور متناوب و به‌صورت سیال ادامه یابد. در واقع چنین حالتی امکان درهم ریختگی منظم و سازمان‌گریزی زیبایی‌شناسانه را می‌دهد که در نوع خود قابل تأمل است. در این سبک برای خلق اثر، تکامل ساختارگرا نیاز نیست بلکه تنها احساس است که تکامل تکه پاره را نشان می‌دهد. در چنین حالتی انسان با هنر یکسان می‌شود و به مانند هنر دیگر نیازی نیست که برای آفرینش، انسان با اندام کاملی وجود داشته باشد، بلکه معلولین نیز می‌توانند موفق به خلق اثر هنری شوند. در واقع انسان در بی‌نظمی نوعی نظم می‌بیند که با فلسفه‌ی دلوز در مورد هنر که بدن بدون اندام را تبیین می‌کند، در یک خط قرار می‌گیرد. در زمینه‌ی خلق اثر هنری مانند یک عکس دیگر نیاز به توانایی راه رفتن و یا دیدن و یا شنیدن یا دست نیازی نیست بلکه تنها احساس است که با جنون و هستندگی هنر را صیوررت می‌بخشد و در چنین حالتی شخص با هرگونه معلولیتی ساختار را در هم شکسته و به خلق و آفرینش روی می‌آورد. انسان نیز به مانند هنر پست مدرن ساختار بدن را یک مسئله‌ی قدیمی تصور کرده و شکست این ساختار، بدن بدون سازمان را تجربه می‌کند و به عکاسی با سبک فتومنتاژ روی می‌آورد تا از هرگونه سازمان منطقی دوری کند و با عدم بازنمایی از بودن، به سوی هستندگی گام بردارد و صیوررت و سیالیت را در اثر خود تزریق کند. بیان چنین نکاتی حائز این امر است که انسان کنونی برای اثر بخشی احتیاجی به سازمان مندی بدن ندارد و حتی با بدنی که دارای سازمان- مندی نباشد (دارای معلولیت باشد) نیز می‌تواند آفرینش را لمس کرده و با خلق یک اثر هنری در ذهن مخاطب زنده بماند. این پژوهش به دنبال اثبات هنر نزد معلولین با تکیه بر عنصر احساس و مبتنی بر فلسفه بدن ژیل دوز است.

درخصوص پیشینه پژوهش حاضر باید گفت تاکنون اثر مستقلی با این عنوان به رشته تحریر در نیامده است. پژوهش حاضر با توجه ایجاد ارتباط میان فلسفه‌ی بدن، بدون اندام ژیل دوز و هنر عکاسی اشخاص معلول که در تحقیق ما بر دو شخص از عکاسان شناخته شده‌ی سبک پست مدرن اشاره دارد، می‌باشد. در واقع پیشینه‌ی اصلی تحقیق ما آثار ژیل دوز می‌باشد که بسیار متعدد و انبوه هستند اما مهم‌ترین آن‌ها «فلسفه چیست» دلوز و گاتاری است. اما در این میان اثری همچون پسا ساختارگرایی در فلسفه‌ی ژیل دوز اثر حسین اردلانی وجود دارد که به ارتباط احساس و هنر در آثار ژیل دوز و تبیین بدن بدون اندام در فلسفه‌ی آن پرداخته است. این پژوهش به روش توصیفی و تحلیلی و با تکیه بر داده‌های منابع کتابخانه‌ای انجام شده است.

## نتیجه‌گیری

سبک در هنر کنونی ساختارگریز بوده و با توجه به دیدگاه پست مدرن در مورد هنر عکاسی باید گفت این هنر به دنبال سیرورت در زیبایی‌شناسی و حرکت و احساس می‌باشد که نیاز به سازمان‌بندی و ساختار واحد حتی در بدن ندارد. بدین شکل که می‌توانیم هنر در بدن بدون اندام را به بدن انسان با یک نامنظمی مانند یک ناتوانی جسمی در فرد معلول پیوند بزنیم و در پی آن به این مطلب اذعان کنیم که برای خلق و آفرینش یک هنر مخصوصاً در هنر عکاسی نیازی به تکامل و سازمان خاص بدن نیست و سیرورت در احساس می‌تواند پیوستگی داشته باشد بدون اینکه بدن از سازمان‌بندی مشخصی برخوردار باشد. یعنی ما معتقدیم با پیوند هنر عکاسی پست مدرن و با توجه به فلسفه عدم بازنمایی ژیل دلوز می‌توان احساس را بزرگترین عامل خلق، حرکت و نیرو در هنر معرفی کرد و این عمل نیازی به یک انسان دارای سازمان‌بندی کامل بدنی ندارد. در چنین حالتی پست مدرن هنر را به عنوان یک امر دست نیافتنی و فرا واقعی نمی‌نماید بلکه هنر را در هر بی‌نظمی و از هم گسیختگی پایداری می‌داند که در آن احساس نیرو و حرکت را در زمان و فضا به یک حالت سیرورت درآورد. ناتوانی جسمی نه تنها مانع از خلق اثر هنری همچون یک عکس نیست بلکه احساس به همراه تکنولوژی می‌تواند به خلق و آفرینش هنری زنده که از سیرورت برخوردار است، منجر گردد. در واقع آوردن چند اثر از ۲ فرد معلول که دارای نقصان در جسم خود بودند نشان دادیم که احساس محرک آفرینش در هنر پست مدرن بوده و برای آفرینش هنر در عکاسی نیازی به سازمان‌بندی بدن انسان نیست. شخص معلول می‌تواند با فهم هستندگی در هنر احساس را بزرگترین مؤلفه‌ی انتقال هنر و خلق آن قرار دهد. احساس در آثار هنری معلولین عکاس با توجه به فلسفه‌ی بدن بدون اندام دلوز نقش مولفه‌ی اصلی را دارد که هرگونه نیاز به ساختار در بدن را از بین می‌برد و هنر شخص معلول را در یک سیرورت و سیالیت قرار می‌دهد. چنین واقعیتی مستلزم ایجاد دیدگاهی پسامدرن در افراد معلول است که از ساختار جسمانی خود فراتر رفته و تکامل را در احساس و هستندگی آن دانسته و با درک امر سیرورت در هنر به دنبال شکوفایی استعدادهای نهان خود باشند. دو شخص مورد مطالعه‌ی ما (پیت اکرت و احمد زولکارنیان) اشخاص شناخته شده‌ای در زمینه‌ی عکاس هستند که با وجود معلولیت‌هایی که دارند توانسته‌اند دست به خلق اثر هنری پست مدرن بزنند که به این امر به نوعی وابسته به تحولات پست مدرنیستی است که در جامعه انجام گرفته است. در واقع احساسی که دلوز از آن دم می‌زند همان تزریق سیرورت به هنر از طریق عدم وابستگی به سازمان و ساختار است که با ربط دادن این موضوع به قدرت آفرینش یک شخص معلول می‌توانیم به خوبی مسئله‌ی غالب شدن بر ناتوانی جسمی از طریق پیاده‌سازی فلسفه‌ی بدن بدون اندام دلوز در عکاسی درک نماییم. در عکس‌های فوق نه تنها نور و حرکت و احساس با یک دیگر در آفرینش نقش دارند، معلول را به سمتی از فلسفه می‌کشاند که هرگونه ساختاری را در هم شکسته با تکیه بر فلسفه‌ی بدن بدون اندام دلوز نقشی دیگر در جامعه‌ی معلولین رقم بزنند.

## منابع:

مسعودی، سعیدرضا. (۱۳۹۴). نقاشی با رنگ، شماره ۴۰، ص ۱۱.

Ardalani, H. (۱۳۹۷). Poststructuralisme dans la philosophie de l'art par Jill Deleuze (Interprétation des peintures de Francis Bacon), Université islamique Azad de Hamadan, p: 38.

Deleuze, G. (2017). Critical and Clinical, Ban Publishing, translated by Zohreh Elixiri, Peyman Gholami and Iman Ganji, p 278.

Poxon, J. (2001). Embodied Anti-Theology (The Body Without Organs And The Judgement of God). In M, Bryden. Deleuze and Religion. (۴۲-۵۰). Canada :Routledge, p: ۴۴.

Lash, S.( 2004). Sociology of Postmodernism, traduit par Shapur Boyan. Téhéran: Phoenix Publishing, p: ۴۱.

Copleston, F. (2017). Histoire de la philosophie, Volume , Publications scientifiques et culturelles , p. 280

Beckett, S. (1958). Nouvelles et Textes pour rien .

Gaynesford, M. (2001). Bodily Organs and Organization. In M, Bryden. Deleuze and Religion. (87-99). Canada :Routledge.p 92

Hardt, M. (2003). Gilles Deleuze: An Apprenticeship in Philosophy. London : The university of Minnesota press, p 91.

Olkowski, D.E. (2000). Deleuze and Guattari Flows of Desire and The Body. In H, J, Silverman. Philosophy and Desire. (186-198). Canada : Routledge.p 199.

Mills, Sarah, Michel Foucault. Translated by Dariush Nouri. Tehran: Markaz Publishing, ۱۵۶, p.۲۰۱۰

Kulbrook, C. (۲۰۰۸). Jill Deleuze, translated by Reza Sirvan. Tehran: Markaz Publishing, ۱۴۷, p.۲۰۰۸

Ardalani, H., & Salimi, H. (2015). Akbari, Majid, Goodarzi, Hojjat, the embodiment of emotion in the thought of Jill Deleuze; A Study of Francis Bickney's Paintings, Bi-Quarterly Journal of Art University, No. 16 , p. 4.

